

درباره‌ی کتاب‌های همایش

همان‌طور که معمولاً پزشکان بهتر از بیماران می‌دانند که مشکل بیماران چیست، معلمان با تجربه در کنکور هم گاهی بیش‌تر از خود دانش‌آموزان از اشکالات آن‌ها در هر درس باخبرند.

این موضوع در دو سه ماه باقی‌مانده به آزمون سراسری بیش‌تر خود را نشان می‌دهد و بر شمار دانش‌آموزانی که در فاصله‌ی پرازدحام و کوتاه‌ میان در کلاس تا در دفتر، فرصت را مغتنم می‌شمارند و معصومانه از ما می‌پرسند که «آقا فکر می‌کنید مشکل ما کجاست؟» یا «الآن کجاها را بیش‌تر بخوانیم؟» و ... رفته‌رفته افزوده‌می‌شود و البته این سؤال نشانه‌ی هوشمندی این دانش‌آموزان است زیرا هیچ‌کسی بهتر از معلمانی که در طول سال‌های تدریس خود با هزاران داوطلب آزمون سراسری همراه بوده‌اند، نمی‌داند که در این چندماه طلایی باقی‌مانده تا کنکور مشکل اصلی اغلب بچه‌ها کجاست و چه مطالبی از یاد اغلب آن‌ها رفته‌است و نیاز به مرور و تکرار دارد و چه مطالبی نه، یا این‌که در این برهه از سال، معمولاً کدام مباحث‌ها و نکته‌ها هنوز هم برای بیش‌تر دانش‌آموزان جان‌فیتاده‌است و نیاز به رفع ابهام دارد و کدام مطالب، دیگر در ذهنشان تثبیت‌شده و پرداختن به آن‌ها هدر دادن وقتشان است، و از همه مهم‌تر این‌که چگونه باید میان نکته‌های به‌ظاهر پراکنده‌ی چندین و چند کتاب مربوط به یک درس، نکته‌های ارتباطی را کشف کرد و به رابطه‌ی آن‌ها دقت نمود تا سر جلسه‌ی آزمون سراسری طراحان آزمون، داوطلبان را متوجه این ارتباط نکنند و غافلگیرشان ن سازند!

این‌ها مهم‌ترین انگیزه‌هایی بود که ما را به نوشتن کتاب‌های همایش مصمم کرد تا به کمک تجربه‌ی معلمی‌مان، با کوتاه‌ترین، فشرده‌ترین و مؤثرترین روشی که به ذهنمان می‌رسد، مطالب مبهم و نکات مهم و کاربردی هر درس را برایتان دوره و جمع‌بندی کنیم؛ کاری که معمولاً در این زمان اندک، دست‌کم در همه‌ی درس‌ها از توان شما خارج است و نیاز به چندین و چند سال تجربه‌ی رویارویی با کنکور را دارد که امیدوارم هیچ‌کدام شما به چنین تجربه‌ای دست پیدا نکنید و همین امسال برایتان آخرین سال تجربه‌ی کنکور باشد.

چنین بادا!

با سپاس از آقایان امیرحسین هاشمی، احسان زارعی و سینا یادگاری
و خانم فریده داش‌خانه که در ویراستاری این کتاب همراهان بودند.

و سپاس ویژه از

✓ مدیر فنی و صفحه‌آرای توانمندمان جناب مهندس مجید اسمعیلی زارع
✓ طراح جلد صاحب ذوق و هنرمند جناب آقای مجید اکبری

که اگر لحظه‌ای پشت‌گرمی و یاری‌شان را از دست می‌دادم این راه کوتاه اما پرشتاب، بیچاپیچ و نفس‌گیر را یاری‌رفتن نداشتم.

دوستان همگی خسته نباشید!

«هامون سبطی»

فهرست

فصل اول: آرایه‌های ادبی

۱ واج آرایی	•
۳ سجع	•
۴ جناس‌های ناقص	•
۶ جناس تام	•
۱۱ ایهام	•
۱۴ ایهام تناسب	•
۱۷ متناقض‌نما	•
۲۰ اغراق	•
۲۲ حسن تعلیل	•
۲۴ اسلوب معادله	•
۲۶ تضمین	•
۲۸ تلمیح	•
۳۲ کنایه	•
۳۵ مجاز	•
۳۵	• مجازهای رایج	•
۳۸ فرایند تشبیه	•
۳۹ آرایه‌ی تشبیه	•
۴۱	• اضافه‌های تشبیهی رایج	•
۴۲ استعاره‌ی مصرّحه (آشکار)	•
۴۳	• استعاره‌های رایج	•
۴۷	• تفاوت مجاز و استعاره‌ی مصرّحه	•
۴۷ استعاره‌ی مکینه (پوشیده)	•
۴۹	• تفاوت اضافه‌ی استعاری و اضافه‌ی تشبیهی	•
۵۱ تشخیص	•
۵۳ حس آمیزی	•
۵۴ الگوهای طرح تست	•

فصل دوم: زبانه فارسی

۶۰ واج‌ها	•
۶۳ فرایندهای واجی	•
۶۷ ساختمان واژه‌ها	•
۷۱	• پیش‌وندها	•
۷۲	• پس‌وندهای مهم	•
۷۴	• پس‌وندهای اسم‌ساز	•
۷۵	• پس‌وندهای صفت‌ساز	•
۷۶	• پس‌وندهای همانندی	•
۷۶	• پس‌وندهای مکان	•
۷۶	• میان‌وندها	•
۸۲ شمارش تکواژها و واژه‌ها	•
۹۰ جمله‌ی ساده و اجزای آن	•
۱۰۰ گروه اسمی	•
۱۰۰ وابسته‌های پیشین	•
۱۰۱ وابسته‌های پسین	•



تست: در تمام گزینه‌ها به‌جز گزینه‌ی ایهام آفریده شده‌است.

- ۱) او شغاد آن نابردار بود که درون چه نگه می‌کرد و می‌خندید.
- ۲) جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده و چشم ما را ضیای خود ده.
- ۳) خون در روی مالیدم تا در چشم شما سرخ‌روی باشم که گلگونه‌ی مردان خون ایشان است.
- ۴) استاد تویی، هنر، این فرش است. دریغ همه‌ی عمر یک نظر به زیر پا نینداختم. هنر این ذوق گسترده است.

پاسخ: در گزینه‌ی نخست، **نابردار** را هم می‌شود «برادر ناتنی» معنا کرد هم «ناجانمرد».

در گزینه‌ی سوم هم می‌توان معنای لفظی **سرخ‌روی** را قبول کرد (کسی که چهره‌اش سرخ و خونین است) و هم معنای کنایی آن را (پیروز و سربلند). در گزینه‌ی چهارم جمله‌ی «یک نظر به زیر پا نینداختم» را می‌شود به دو شکل معنا کرد: یکی این که به فرش‌های زیر پایم نگاه نکردم و دوم این که به افراد پایین‌تر از خودم توجهی نکردم. در همین گزینه **گسترده** نیز ایهام دارد: هم می‌شود آن را «وسیع» معنا کرد و هم «پهن‌شده در زیر پا». در گزینه‌ی دوم فقط معنای «آرزو» را می‌توان به جای هوا جداگذاری کرد و از هیچ واژه‌ی دیگری هم دو معنا بر نمی‌آید ← گزینه‌ی دوم

ایهام تناسب



دیدیم که در ایهام هر دو معنای واژه را می‌توان به‌جای آن در سخن جاگذاری کرد، اما در ایهام تناسب فقط یکی از آن دو جاگذاری می‌شود؛ حال اگر معنایی که قابل جاگذاری نیست، با یک یا چند واژه در بیت و عبارت، ارتباط قوی و تناسب آشکار داشته‌باشد، ایهام تناسب به‌وجود می‌آید؛ در غیر این صورت نه ایهام پدید می‌آید نه ایهام تناسب.

برای مثال در بیت «کمتر از ذره نه‌ای، پست مشو، مهر بورز / تا به خلوت‌گه خورشید رسی رقص کنان» مهر واژه‌ای چند معنایی است اما فقط یک معنای آن قابل جاگذاری در این بیت است (عشق و محبت). با این حال معنای دیگرش، «خورشید» با آن که قابل جاگذاری نیست (فورشید بورز؛) حتماً به ذهن خطور می‌کند، زیرا خود این کلمه در مصراع دوم حضور دارد.

در بیت «چون شب‌نم اوفتاده بدم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیوق بردم» نیز **مهر** تنها به معنای «عشق» قابل قبول است اما معنای «خورشید» به دلیل ارتباط آن با «آفتاب» و «عیوق» به ذهن خطور می‌کند.

در بیت «بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است / وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است» (دیجور: تاریک) می‌توان **مهر** را «عشق» معنا کرد و هم‌چنین «خورشید» (خورشید رخت: اضافه‌ی تشبیه‌ی، رخ تو که مانند خورشید است). پس در این بیت «مهر» ایهام دارد و دیگر کاری نداریم که با واژه‌ای در ارتباط و تناسب هست یا نه؛ چون وقتی واژه‌ای ایهام کامل داشته‌باشد، دیگر به دنبال «ایهام تناسب» برای آن نمی‌گردیم.

خط فکری:

- ۱- ابتدا واژه‌های ایهام‌برانگیز و چندمعنایی را پیدا می‌کنیم و معنی آن‌ها را سریع به ذهن می‌آوریم.
- ۲- اگر فقط یک معنی قابل جاگذاری بود، معنی غیرقابل جاگذاری را زیر کلمه یادداشت می‌کنیم.
- ۳- اگر بین معنای غیرقابل جاگذاری با دیگر واژه‌های بیت، ارتباط خاص و آشکاری وجود داشت، ایهام تناسب داریم. (و در غیر این صورت نه ایهام داریم و نه ایهام تناسب).

خُب، در ادامه با تعدادی دیگر از واژه‌های ایهام‌برانگیز که شاید معنای دوم برخی از آن‌ها تا حالا برایتان ناآشنا مانده‌باشد، آشنا خواهیم‌شد!

مردم: ۱- مردمک ۲- خلق

نمونه: «مردم چشمم به خون آغشته شد / در کجا این ظلم بر انسان کنند» معنای «خلق» قابل جاگذاری نیست اما به دلیل ارتباطش با «انسان» به ذهن خطور می‌کند ← ایهام تناسب دارد.

شکر: ۱- معشوقه‌ی خسرو پرویز و رقیب شیرین! ۲- شکر

نمونه: «ای لعل تو شیرین و بیان تو شکر ریز / شیدای تو عالم همه چون خسرو پرویز» ← «شیرین» و «شکر» فقط در معنای عادی خود به‌کار رفته‌اند، اما معنای خاص آن‌ها (معشوقه‌های خسرو پرویز) به دلیل حضور جناب خسرو پرویز در مصراع دوم، به ذهن خطور می‌کند ← هر دوی این واژه‌ها ایهام تناسب دارند.



تیغ: ۱- شمشیر ۲- قله‌ی کوه ۳- اشعه‌ی خورشید

نمونه: «کوه را هم تیغ داد و هم کمر / تا به سرهنگی او افراخت سر»، «تیغ» و «کمر» به معنای قله و کمره‌ی کوه آمده‌است، اما به دلیل وجود واژه‌ی «سرهنگی» معنای «شمشیر» و «کمر بند» نیز به ذهن خطور می‌کند ← پس هر دو واژه ایهام تناسب دارند.

دستان: ۱- جادو و فریب ۲- لقب پدر رستم^۱، زال ۳- آواز ۴- دست‌ها

نمونه: «به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو / تو را که گفت که این زال ترک دستان کرد؟» معنای بیت: اگر روزگار مدتی تو را به حال خود رها کرده‌باشد فریب‌نخور و احساس امنیت نکن؛ چه کسی گفته که این زال (پیر سالخورده، استعاره از روزگار)، فریب و نیرنگ را کنار گذاشته‌است؟ معنای دیگر «دستان» یعنی لقب پدر رستم، به دلیل وجود واژه‌ی «زال» در کنار آن، به ذهن خطور می‌کند، اما قابل جاگذاری نیست ← ایهام تناسب دارد.

زال: ۱- پیرزن سیدمو و سال خورده ۲- نام پدر رستم

نمونه: چنان سایه گسترد بر عالمی / که زالی نیندیشد از رستمی ← زال در معنای پیرزن سال خورده به کار رفته‌است اما مطمئناً معنای دوم آن هم به ذهن خطور می‌کند ← ایهام تناسب دارد. (معنای بیت: آن چنان بر خلق عالم مسلط است و همه را در پناه خود گرفته‌است که دیگر پیرزن سالخورده هم از زورمندان و قوی‌پنجان ترسی به دل ندارند.)

شور: ۱- نام یکی از دستگاه‌های موسیقی سنتی^۲ ۲- اشتیاق و هیجان، غوغا ۳- نمکین

نمونه: «یک روز که خسرو در شهنواز شوری به پا کرده‌بود...» ← «شور» در معنی «غوغا» به کار رفته‌است، اما از آن جا که «شهنواز» نام گوشه‌ای از موسیقی سنتی است، معنای «دستگاه موسیقی شور» نیز به ذهن خطور می‌کند ← ایهام تناسب دارد.

نوا: ۱- نام یکی دیگر از دستگاه‌های موسیقی سنتی ۲- نغمه و آواز ۳- خوراک و توشه

نمونه: «چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم» ← «نوا» در این جا به معنای «نغمه» آمده اما به دلیل وجود «نای» معنای «دستگاه موسیقی» نیز به ذهن خطور می‌کند ← ایهام تناسب دارد.

سهم: ۱- تیر ۲- بهره و نصیب ۳- ترس

نمونه: «فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ» ← فقط معنای «ترس» قابل جاگذاری است اما معنی «تیر» نیز به دلیل وجود «جنگ» به ذهن می‌آید. ← ایهام تناسب دارد.

قصور: ۱- قصرها ۲- کوتاهی، کاستی

نمونه: «که لیلی گرچه در چشم تو حوری است / به هر جزئی ز حسن او قصوری است» ← «قصور» در این بیت یعنی کاستی و نقص اما معنی «قصرها» نیز به دلیل وجود «حور» به ذهن خطور می‌کند ← ایهام تناسب دارد. (حوران بهشتی در قصرهایی پرآذین در انتظار مؤمنین هستند.)

چین: ۱- پیچ و خم مو ۲- کشور چین ۳- فعل امر

نمونه: «تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او / زان سفر دراز خود، عزم وطن نمی‌کند» (اثبات ایهام تناسب، با خودتان)

تیر: ۱- سیاره‌ی تیر (عطارد) ۲- تیرماه ۳- تیری که پرتاب می‌شود

نمونه: «تویی آفریننده‌ی ماه و تیر» ← در این جا ماه آسمان و سیاره‌ی تیر منظور نظرند اما به دلیل قرار گرفتن «ماه» و «تیر» در کنار هم، معنای دوم آن‌ها یعنی «ماه سی‌روزه» و «تیر ماه» به ذهن خطور می‌کند، پس در هر دو واژه ایهام تناسب دیده‌می‌شود.

صبر: ۱- نام گیاه و دارویی تلخ ۲- شکیبایی

نمونه: «این همه شاهد و شکر کز سختم می‌ریزد / اجر صبری‌ست کز آن شاخ نباتم دادند» تنها معنای شکیبایی قابل جاگذاری است، اما به دلیل وجود «شاهد و شکر» در بیت، معنای دیگر صبر نیز به ذهن می‌آید.^۳

۱- در ترکیب «رستم دستان»، «دستان» لقب زال است؛ رستم دستان = رستم پسر دستان

۲- منظور از دستگاه موسیقی مجموعه‌ای از آوازا و ترانه‌های نزدیک به هم است؛ مانند دستگاه شور، ماهور، چهارگاه، راست پنج‌گاه، نوا و ... («مقام»، «پرده» و «راه» نیز بر انواع و اقسام آواز و موسیقی دلالت داشتند.)

۳- چون «صبر» تلخ است، با «شاهد و شکر» تضاد دارد؛ پس می‌توان به جای «ایهام تناسب» گفت که ایهام تضاد دارد. («شاخ نبات» نام معشوق حافظ بود و به همین دلیل در این بیت ایهام دارد.)

**شام:** ۱- سرزمین شام (سوریه) ۲- شب

نمونه: «به چین زلف چو شام تو مایل است دلم/ شدن به جانب چین گر خطاست گو می‌باش» (هم «چین» و هم «شام» در مصراع اول ایهام تناسب دارند.)

آهو: ۱- عیب و بیماری ۲- ناپسند ۳- غزال

نمونه: «گر می‌گریزم از نظر مردمان رهی / عیبم مکن که آهوی مردم ندیده‌ام» ← «آهو» در این جا یعنی «غزال» اما معنی «عیب» نیز به ذهن خطور می‌کند. راستی، «مردمان» هم در این بیت ایهام تناسب دارد، قبول دارید؟

قربان: ۱- قربانی ۲- تیردان (= ترکش = کیش)

نمونه: گفتم که جان خواجه قربان تُست، گفتا / در کیش پاک‌دینان، قربان چه کار دارد؟ ← در این جا «قربان» به معنی قربانی و «کیش» به معنی آیین آمده‌است، اما آمدن این دو واژه در یک بیت، معنای دوم هر دو آن‌ها (تیردان) را به ذهن می‌آورد و هر دو ایهام تناسب دارند.

مالک: ۱- گویا نام دربان جهنم مالک است. ۲- صاحب

نمونه: «این بگفت و جان به خزانه‌ی مالک دوزخ سپرد.» ← هر دو معنای «مالک» قابل جاگذاری است ← ایهام دارد.

رضوان: ۱- گویا نام دربان بهشت هم رضوان است. ۲- باغ بهشت

نمونه: «ز دوزخ آنگهی ترسم که جز تو مالکی یابم / بهشت آن‌گاه خوش باشد که تو رضوان من باشی» ← در این جا «مالک» و «رضوان» را هم می‌توان دارای ایهام دانست و هم ایهام تناسب. (هیچ‌گاه در آزمون سراسری مجبور نمی‌شوید، در چنین مواردی میان ایهام یا ایهام تناسب انتخاب کنید، پس نگران نشوید!)

روزی: ۱- رزق و روزی ۲- یک روز

نمونه: «روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را» ← «روزی» در این مصراع یعنی یک روز^۱، اما به دلیل «درویش بی‌نوا»، معنای «رزق و روزی» به ذهن خطور می‌کند ← ایهام تناسب دارد.

عین: ۱- ذات، اصل ۲- چشمه ۳- چشم ۴- یکسان و مانند

نمونه: «ای نور چشم مستان در عین انتظارم» ← «عین» در این مصراع به معنای ذات و اصل (اصل انتظار، نهایت انتظار) آمده، اما به دلیل وجود «چشم» این معنا نیز از آن به ذهن خطور می‌کند.
«که می در ظلمت شب عین آب زندگانی بود» ← این‌جا هر دو معنای «عین» قابل جاگذاری است: ۱- مانند ۲- چشمه ← ایهام دارد.

تست: در کدام گزینه ایهام تناسب پدید نیامده‌است؟

۱) هر سبزه که بر کنار جویبی رسته است / گویی ز لب فرشته‌خویی رُسته است

۲) اگر چه مهر بریدی و عهد بشکستی / هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم

۳) گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

۴) بی‌کمالی‌های انسان از سخن پیدا شود / پسته‌ی بی‌مغز چون لب وا کند رسوا شود

پاسخ: در گزینه‌ی نخست، دو واژه‌ی ایهام‌برانگیز به چشم می‌خورد: «کنار» و «لب». باید بتوانیم معنای آن‌ها را سریع به ذهن بیاوریم ← کنار: ۱- پهلو ۲- ساحل ۳- آغوش // لب: ۱- لب ۲- ساحل و کنار ← معنای «ساحل» به جای «لب» قابل جاگذاری نیست اما به دلیل «کنار جوی» به ذهن خطور می‌کند ← «لب» ایهام تناسب دارد.

در گزینه‌ی دوم «مهر» و «عهد» از واژه‌های ایهام‌برانگیز هستند اما «مهر» فقط در معنی محبت و «عهد» فقط در معنای «پیمان» به کار رفته‌است و معنای دوم آن‌ها، یعنی «خورشید» و «روزگار» با هیچ واژه‌ی دیگری ارتباط برجسته و آشکاری ندارند ← نه ایهام دارند نه ایهام تناسب.

در گزینه‌ی سوم، واژه‌ی آشنایی از میان واژه‌های ایهام‌برانگیز که تا این جا خوانده‌ایم، پیدا نمی‌کنیم؛ خُب در این موارد باید به ذهن و ابتکار خودمان تکیه کنیم. کدام واژه در این بیت، دومعنایی است؟ بله، **روی**: ۱- چهره ۲- فلز روی ← معنای دوم به دلیل وجود «مس» و «زر» در این بیت به ذهن خطور می‌کند ← ایهام تناسب دارد.

در گزینه‌ی چهارم هم احتمالاً واژه‌ی مشکوک را خودتان پیدا کرده‌اید؛ بله «بی‌مغز» که این جا یعنی «پوک» اما به دلیل

۱- «تفقد کردن» یعنی دلجویی کردن و با توجه به این نکته نمی‌توان «رزق» را به جای «روزی» در این مصراع جاگذاری کرد.



الگوهای طرح تست

خُب، آخرین مطلبی که باید با شما در میان بگذارم، الگوهای گوناگون طرح تست از مبحث آرایه‌های ادبی و شیوه‌های خاص پاسخ‌گویی به آن‌هاست. هر الگو را با یک یا چند تست معرفی می‌کنم. شما ابتدا به آن تست پاسخ ندهید، فقط شکل آن را ببینید؛ بعد روش پاسخ‌گویی را مطالعه کنید و پس از خواندن روش پاسخ‌گویی، به سراغ حل تست بروید.

تست: در بیت «آهی روان به کشور بلقیس کرده‌ام / پیک صبا روانه‌ی شهر سبا ببین» کدام آرایه‌ها به کار نرفته‌است؟ (سراسری، ریاضی ۱۵)

(۱) تضاد، ایهام (۲) تشبیه، تناسب (۳) تلمیح، جناس (۴) تشخیص، تشبیه

روش پاسخ‌گویی: ۱- هیچ‌یک از آرایه‌های مطرح‌شده در گزینه‌ی پاسخ، نباید در بیت دیده‌شود؛ پس ابتدا آرایه‌هایی را که به وجود آن‌ها کاملاً مطمئن هستید در گزینه‌ها جست‌وجو کنید و گزینه‌ها را یکی‌یکی رد کنید.

پاسخ: «تلمیح» به داستان حضرت سلیمان و بلقیس (ملکه‌ی سبا)، جناس لفظی میان «سبا- صبا» و تشخیص «آه» و «صبا»- که روانه‌ی جایی شده‌اند- آشکار است؛ پس گزینه‌های ۳ و ۴ رد می‌شوند. با دیدن «تشبیه» ابتدا به سراغ چه کاری می‌رویم؟ بله، **اضافه‌ها** ← «پیک صبا» اضافه‌ی تشبیه‌ی است؛ پس گزینه‌ی ۲ هم رد می‌شود ← گزینه‌ی نخست

تست: آرایه‌های بیت «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو» کدام است؟ (سراسری، تجربی ۸۷)

(۱) استعاره- مجاز- کنایه- ایهام (۲) تشبیه- استعاره- تلمیح- مراعات نظیر
(۳) تشبیه- کنایه- ایهام- تضمین (۴) تلمیح- کنایه- حسن تعلیل- مراعات نظیر

روش پاسخ‌گویی: (توجه داشته‌باشید که قرار نیست همه‌ی آرایه‌های بیت، در گزینه‌ی درست دیده‌شود). ابتدا **بدون نگاه کردن به گزینه‌ها** آرایه‌هایی را که به آن‌ها مطمئن هستیم، بالای بیت می‌نویسیم؛ بعد به سراغ گزینه‌ها می‌رویم و در هر گزینه به دنبال آرایه‌ای می‌گردیم که مطمئن هستیم در این بیت دیده‌نمی‌شود تا دست‌کم یکی دو گزینه حذف شود و سپس با توجه به گزینه‌های باقی‌مانده، به دنبال آرایه‌های قابل‌قبولی می‌گردیم که از چشمان دور مانده‌است.

پاسخ: روشن است که «مزرع سبز فلک» و «داس مه نو» دو اضافه‌ی تشبیه‌ی هستند و «کشته» استعاره از اعمال ماست. مراعات نظیر (= تناسب) میان واژه‌ها نیز در این بیت آشکار است؛ خُب حالا می‌رویم سراغ گزینه‌ها ← در گزینه‌ی اول هیچ آرایه‌ای دیده‌نمی‌شود که بشود به سرعت و با قاطعیت حذف کرد. در گزینه‌ی دوم هم همین‌طور؛ اما در گزینه‌ی سوم، «تضمین» به کمک ما می‌آید و این گزینه حذف می‌شود. گزینه‌ی چهارم را به کمک حسن تعلیل حذف می‌کنیم. خُب، کار ساده‌تر شد. از میان دو گزینه‌ی باقی‌مانده کدام یک با آرایه‌هایی که ما پیدا کردیم هماهنگ‌تر است؟ بله، گزینه‌ی دوم ← آیا «تلمیحی» برای بیت می‌شود در نظر گرفت؟ بله، تلمیح به حدیث «دنیا مزرعه‌ی آخرت است» ← گزینه‌ی دوم (در این بیت «هنگام درو» نیز استعاره از آخرت است اما هیچ مجاز یا کنایه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد).

تست: کدام آرایه‌ها در بیت زیر، تماماً موجود است؟ (سراسری، هنر ۹۳)

«هستند بی‌قرار چو زلف تو عالمی / تا دیده دید در خم زلفت قرار حسن»

(۱) تشخیص، اغراق، مراعات نظیر، کنایه، ایهام تناسب (۲) ایهام تناسب، مجاز، تضاد، تشبیه، مراعات نظیر
(۳) تشبیه، کنایه، ایهام تناسب، جناس، تشخیص (۴) مجاز، تشبیه، اغراق، جناس، تضاد

پاسخ: ابتدا آرایه‌های آشکار: تشبیه مردم عالم به زلف یار // مجاز در واژه‌ی عالم // بی‌قراری زلف، تشخیص دارد // «دید» و «دیده» جناس ناقص دارند ← حالا رد گزینه‌ها با دیدن آرایه‌ی بی‌ربط:

در گزینه‌ی ۱: اغراق توجه‌مان را جلب می‌کند که با لحظه‌ای درنگ، متوجه درست‌بودن آن می‌شویم (همه‌ی مردم جهان که عاشق کسی نمی‌توانند بشوند). مراعات نظیر هم آرایه‌ای نیست که بخواهیم آن را ملاک کارمان قرار دهیم. می‌رسیم به «کنایه» که اصلاً پیدانمی‌شود ← گزینه‌های ۱ و ۳ رد می‌شوند ← گزینه‌ی ۴ را می‌پذیریم، چون آرایه‌های آن را پیدا کرده‌ایم.



(سراسری، قارج از کشور ۱۹)

تست: در کدام بیت، آرایه‌ی نسبت‌داده‌شده به آن، نادرست است؟

- ۱) وقت هر کار نگهدار که نافع نبود / نوش دارو که پس از مرگ به سهراب دهی: تلمیح
- ۲) حسبِ حالم سخنی بس خوش و موجز یاد است / عرضه دارم اگر رخستِ اطناب دهی: تضاد
- ۳) مده از دست کنون فرصت امکان چو تو را / دست آن هست که داد دل احباب دهی: مجاز
- ۴) به دل دشمن اگر خود بُود از آهن و روی / چون به هیبت نگری لرزش سیماب (جیوه) دهی: حسن تعلیل

روش پاسخ‌گویی: قبل از خواندن بیت‌ها به سراغ آرایه‌ای بروید که تصمیم‌گیری در مورد آن با سرعت یا قاطعیت بیشتری امکان‌پذیر است.

پاسخ: از میان این چهار آرایه، «تضاد» و «حسن تعلیل» این ویژگی را دارند. در بیت دوم «موجز» (سخن خلاصه) و «اطناب» (درازگویی) حدوداً متضاد یکدیگرند، می‌رویم به سراغ گزینه‌ی چهارم ← در این بیت اصلاً علتی ذکر نشده‌است ← حسن تعلیل نداریم ← حالا سعی می‌کنیم مجاز و تلمیح را در دو گزینه‌ی دیگر پیدا کنیم تا با خیال راحت به تست پاسخ دهیم ← تلمیح گزینه‌ی نخست به ماجرای «نوش دارو فرستادن کی کاووس پس از مرگ سهراب» آشکار است، اما مجاز گزینه‌ی سوم کجاست؟ بله، «دست» در مصراع دوم مجاز رایجی از قدرت و امکان است (در مصراع نخست «از دست دادن» بر روی هم کنایه است) ← گزینه‌ی چهارم

(سراسری، زبان ۹۰)

تست: آرایه‌های مقابل کدام بیت نادرست است؟

- ۱) به مومیایی مردم چه حاجت است مرا / که استخوان مرا سنگ مومیایی کرد (نغمه‌ی حروف، تشخیص)
- ۲) بهوش باش دلی را به سهو تا نخراشی / به ناخنی که توانی گره‌گشایی کرد (کنایه، مراعات نظیر)
- ۳) به خاک راه تو هر کس که جبهه سایی کرد / تمام عمر چو خورشید خودنمایی کرد (ایهام، مجاز)
- ۴) فغان که ساغر زرین بی‌نیازی را / گرسنه چشمی ما کاسه‌ی گدایی کرد (کنایه، تضاد)

روش پاسخ‌گویی: بیت‌ها را یک‌به‌یک بخوانید؛ اگر یکی از آرایه‌های روبه‌روی بیت، آشکارا در آن بیت وجود داشته‌باشد، بعید است پاسخ تست آن بیت باشد.

پاسخ: واج‌آرایی «م» و «س» در بیت نخست آشکار است ← بعید است پاسخ تست این گزینه باشد ← در گزینه‌ی دوم هم «گره‌گشایی کردن» آشکارا کنایه دارد ← فعلاً این گزینه را هم می‌شود کنار گذاشت ← آرایه‌های مقابل بیت سوم، به چشم نمی‌خورند ← احتمال دارد همین گزینه پاسخ باشد اما باید برویم سراغ گزینه‌ی چهارم ← تضاد میان «بی‌نیازی» و «گدایی»، هم‌چنین کنایه در «گرسنه‌چشمی» آشکار است ← گزینه‌ی سوم (توضیح: «مومیا» دارویی بوده‌است که در شکسته‌بندی از آن استفاده می‌شده‌است. در بیت نخست، سنگ- که استخوان را می‌شکند- استخوان شاعر را مومیایی کرده و بهبود بخشیده‌است؛ پس در این بیت هم تشخیص دیده‌می‌شود و هم متناقض‌نما // در بیت دوم هم مراعات‌نظیر زیبایی میان «ناخن» و «خراشیدن» برقرار است؛ اما دیدیم که بدون کشف این نکته‌های ریز و زیبا نیز می‌شود به چنین تست‌هایی سر جلسه‌ی کنکور پاسخ داد، اگر روش پاسخ‌گویی را بدانیم که می‌دانیم!)

(سراسری، ریاضی ۸۵)

تست: در کدام بیت، آرایه‌های حسن‌آمیزی، متناقض‌نما، اسلوب‌معادله و مراعات‌نظیر مشهود است؟

- ۱) دو چشم باز نهاده نشستام همه شب / چو فرقدین و نگه می‌کنم ثریا را
- ۲) به‌جای سرو بلند ایستاده بر لب جوی / چرا نظر نکنی یار سروبالا را
- ۳) حلاوت سخن تلخ را ز عاشق پرس / ز ماهیان بطلب طعم آب دریا را
- ۴) به دوستی که اگر زهر باشد از دستت / چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را

روش پاسخ‌گویی: از میان آرایه‌های متن سؤال یکی را انتخاب می‌کنیم که اولاً آرایه‌ی خیلی رایجی نباشد (پس «مراعات‌نظیر» یا «جناس» یا «واج‌آرایی» آرایه‌های مناسبی نیستند) و ثانیاً بتوان در مورد آن‌ها با قاطعیت تصمیم گرفت (پس، «ایهام» و «ایهام تناسب»، «کنایه» یا «مجاز» آرایه‌های مناسبی نیستند).

آن‌گاه در هر چهار بیت، فقط به دنبال همین آرایه می‌گردیم و با این کار، احتمالاً یکی دو گزینه حذف می‌شود. حالا با انتخاب آرایه‌ی بعدی گزینه‌های

۱- اما «موجز» صفت است و «اطناب» اسم و از آن‌جا که در تضاد بهتر است اسم‌ها با اسم‌ها و صفت‌ها با صفت‌ها متضاد باشند، اما طراح محترم کنکور به این نکته توجهی ندارد؛ مثلاً در تست قبل هم میان بی‌قرار (صفت) و قرار (اسم) تضاد در نظر گرفته‌بود.



ساختار واژه‌ها

یک سؤال کنکور همیشه مربوط به این مبحث است؛ هم‌چنین در شمارش تکواژها نیز نکته‌های این مبحث بسیار به‌کار می‌آید، پس بدون هدر دادن وقت، کارمان را شروع می‌کنیم.

می‌دانید که واژه‌هایی که قابل تجزیه به دو یا چند تکواژ نیستند، ساده نامیده می‌شوند؛ مانند: آسان، ساده، چپاول، شباهت.



واژه‌های غیرساده در سه گروه دسته‌بندی می‌شوند:

- ۱- **مشتق**: از یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته ساخته می‌شود؛ نمونه: توانا، ناسپاس، دانشمند، ناسازگاری
- ۲- **مرکب**: فقط از دو یا چند تکواژ آزاد ساخته می‌شود؛ نمونه: بزرگ‌داشت، دلبر، میانبر، مدادپاک‌کن، خودبزرگ‌بین
- ۳- **مشتق-مرکب**: از دو تکواژ آزاد (یا بیش‌تر) و یک تکواژ وابسته (یا بیش‌تر) ساخته می‌شود؛ نمونه: تنگ‌دستی، دانشجو، داده‌پردازی، تنگاتنگ، دم‌غنیمت‌شماری، دمام

تفاوت تکواژهای آزاد با تکواژهای وابسته معنایی نیست بلکه **کاربرد** است.



تکواژهای آزاد این امکان را دارند که در جمله‌ها به‌عنوان یک واژه‌ی مستقل نقش ایفا کنند؛ اما در مواردی نیز به‌عنوان جزئی از یک واژه و به‌صورت غیرمستقل ظاهر می‌شوند؛ مثلاً: «کار» و «خانه» در واژه‌ی «کارخانه» هیچ‌یک به‌عنوان یک واژه‌ی مستقل ظاهر نشده‌اند و جزئی از واژه‌ی مرکب «کارخانه» هستند، اما **این امکان را دارند** که در جمله‌های دیگری، مستقلاً نقش ایفا کنند (مثلاً در جمله‌ی «در خانه به کار مشغول است.») بنابراین همیشه آن‌ها را تکواژ آزاد به شمار می‌آوریم.

برخلاف تصویری اشتباه، **تکواژهای آزاد همیشه دارای معنای مستقلی نیستند**؛ برای نمونه «را» یا حرف‌های اضافه‌ای مانند: «به، از، بر» یا دو حرف ندای «ای» و «یا» همگی تکواژ آزاد هستند، زیرا به‌عنوان واژه‌های مستقل در جمله به‌کار می‌روند، اما همان‌طور که می‌بینیم، معنای آشکار و مستقلی ندارند. در مقابل، **برخی از تکواژهای وابسته معنای روشن و کاملی دارند**، مانند «مند» که دارندگی را می‌رساند یا «کده» که به مکان اشاره دارد یا «وار» که معنای «همانند» می‌دهد، اما این تکواژها آزاد نیستند، زیرا هیچ‌گاه این امکان وجود ندارد که به‌عنوان واژه‌ی مستقلی در جمله به‌کار روند؛ بنابراین با آن که معنای مستقل و آشکاری دارند، تکواژ وابسته به‌شمار می‌آیند.

نقش‌نماها که عبارتند از «را» (نقش‌نمای مفعول) «حروف اضافه» (نقش‌نمای متمم)، «کسره» (نقش‌نمای مضاف‌الیه و صفت)، «ای» و «یا» (نقش‌نمای منادا)، «حرف‌های ربط هم‌پایه‌ساز» (وَ، یا، ولی، اما، بلکه و ...)، «حرف‌های ربط وابسته‌ساز» (که، تا، اگر، زیرا، اگرچه و ...) همگی تکواژ آزاد دستوری به‌شمار می‌آیند.



به تکواژهای وابسته، **وند** (بند) نیز می‌گویند (زیرا **بند** تکواژهای **آزار** می‌شوند) و می‌دانیم که این تکواژها به دو گروه تصریفی و اشتقاقی تقسیم می‌شوند. شمار تکواژهای تصریفی بسیار محدود اما کاربرد آن‌ها فراوان است. با افزوده‌شدن این تکواژها به یک واژه، واژه‌ی جدیدی ساخته نمی‌شود.

«نشانه‌های جمع» (ها، ان، ات، ین، ون)، «ی نکره» و «...ا» **ندا** در اسم‌ها، «تر» و «ترین» در پایان صفت‌ها، «نَ»، «بِ»، «می»، «شناسه» و «الف **دعا**»^۱ در فعل‌ها، تکواژ وابسته‌ی تصریفی (صرفی) هستند.





«الف تأکید و کثرت» نیز چون واژه‌ی جدیدی نمی‌سازد، تکواژ تصریفی است.

این «الف» در پایان اسم‌ها، صفت‌ها، یا شبه‌جمله‌ها (صوت‌ها) می‌آید و بر مفهوم آن‌ها تأکید می‌کند؛ نمونه: سود ← سودا^۱ (سود بسیار) // آشکار ← آشکارا // درد ← دردا // دریغ ← دریغا // حسرت ← حسرتا // فُسوس (افسوس) ← فُسوسا // حیرت ← حیرتا

تست: در عبارت «اکنون قریش می‌گوید پسر ابوطالب دلیر است اما علم جنگ نمی‌داند. خدا به پدران ایشان مزد دهد.» چند تکواژ وابسته‌ی تصریفی وجود دارد؟

نه (۱) هشت (۲) هفت (۳) شش (۴)

پاسخ: ۱ و ۲- «می» و «د» در «می‌گوید» ۳- شناسه‌ی Ø در «است» ۴ و ۵ و ۶- «ن»، «می» و شناسه‌ی «د» در «نمی‌داند» ۷- «ان» در «پدران» ۸ و ۹- «ا» دعا و «د» شناسه در «دهاد»

تست: در عبارت «کدام‌یک از آنان پیش‌تر از من در میدان جنگ بوده و بیش‌تر از من نبرد دلیران را آزموده. هنوز بیست سال نداشتیم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون عمرم از شصت سال افزون است.» چند تکواژ وابسته‌ی صرفی به چشم می‌خورد؟

پنج (۱) شش (۲) هفت (۳) هشت (۴)

پاسخ: ۱- «ان» جمع در پایان «انان» («آن» ضمیر اشاره و تکواژ آزاد است و «ان» جمع به آن پیوسته‌است). ۲- «تر» در «پیش‌تر» ۳- «تر» در «بیش‌تر» ۴- «ان» در «دلیران» ۵ و ۶- «ن» و «م» در «نداشتم» ۷- «م» در «گذاشتم» ۸- شناسه‌ی Ø در «است».



«بر، در، فرا، فرو، ور، وا، باز» تکواژهای اشتقاقی هستند. این تکواژهای وابسته، پیش‌وندهایی هستند که معمولاً با فعل یا بن فعل همراه می‌شوند و فعل پیش‌وندی یا اسم و صفت می‌سازند.

بر آمدن، بر خورد، برداشت، بررسی (بر + رس + ی)، بر آیند (= برآینده: بر + آی + نده) بر چسب، بر کشیده، بر افراشته، بر آمده، برجسته (بر + جَست + ه)، بر خاسته // در رفتن، در گذشت، در آمد، در خواست، درمانده، در غلتیده، در خور^۲، در گیر، دریافت // فرا خواندن، فرا خوان، فرا گیری، فرا فکنی، فرا خور (مناسب) // فرو خوردن، فرو رفتن، فرو کش، فرو پاشی // ور رفتن، ور آمدن، ور پریده، ورنانداز، ور شکست // واداشتن، وار هیدن، وانمود، وارسی (وا + رس + ی)، وارفته، واریز، واسوخت (روگردانی از کسی)، واکاوی (جست‌وجو و کاوش) واگذاری، واپس‌گرایی، واکنش (وا + کن + ش)^۳، واگرایی، وابسته (وا + بست + ه)، وارسته (وا + رَست^۴ + ه) // بازگشتن، بازخواست، بازگشایی، بازرسی



گاهی این تکواژهای وابسته (وندها)، با عناصری غیر از فعل و بن فعل نیز همراه می‌شوند که باز هم تکواژ وابسته‌ی اشتقاقی هستند؛ نمونه: فرودست، فراپیش، فراسو، وارو، دل‌واپس



«فراز» و «فرو» تکواژ آزاد به حساب می‌آیند نه پیش‌وند.



بن‌های ماضی و مضارع همیشه تکواژ آزاد به شمار می‌آیند، زیرا پایه‌ی واژه هستند؛ یعنی تکواژهای وابسته (پیش‌وندها، پس‌وندها و میان‌وندها) به آن‌ها می‌پیوندند.

معمولاً همه‌ی دانش‌آموزان در شناخت بن‌های فعل دچار مشکل می‌شوند، به همین دلیل در این‌جا می‌رویم سراغ حل این مشکل!

۱- این‌را باید «suda» بخوانید. اما سودا (sowda) واژه‌ای است که تنها از یک تکواژ تشکیل شده و دو معنا دارد: ۱- عشق و شیدایی ۲- تجارت (سودایی: عاشق، مجنون // سوداگر: تاجر)
 ۲- «خور» بن مضارع «خوردن» است و یکی از معانی «خوردن» «مناسب بودن» است. (مثال: این دو نفر بهم می‌خورند). «درخور» هم؛ یعنی مناسب و سزاوار.
 ۳- کنش: عمل ← واکنش: عکس‌العمل
 ۴- «رست» بن ماضی مصدر رستن (رهیدن) است.



تمرین: در میان واژه‌های زیر، بن‌های مضارع و ماضی را پیدا کنید؛ مصدر آن‌ها را مشخص نمایید و یک یا چند واژه بیابید که با این بن‌ها ساخته شده باشد.

۱- آهیخت	۲- بییخت	۳- گسل	۴- نیاز	۵- اندوز	۶- انداز	۷- باز	۸- تاز
۹- توز	۱۰- فروز	۱۱- فراز	۱۲- راز	۱۳- زار	۱۴- یاز	۱۵- انبار	۱۶- خَل
۱۷- بال	۱۸- پَر	۱۹- بَر	۲۰- بُر	۲۱- دَر	۲۲- زَن	۲۳- شور	۲۴- پور
۲۵- پو	۲۶- پا	۲۷- بای	۲۸- شای	۲۹- چای	۳۰- شکر	۳۱- سگال	۳۲- چَم
۳۳- خَم	۳۴- خرام	۳۵- رِشت	۳۶- هِشت	۳۷- آغشت	۳۸- آرام	۳۹- آفرین	۴۰- گزار
۴۱- یار	۴۲- گسار	۴۳- گوار	۴۴- شکیب	۴۵- تراو	۴۶- سَنب	۴۷- نیا	۴۸- آسا
۴۹- سا	۵۰- پیرا	۵۱- گرا	۵۲- گیر	۵۳- شو	۵۴- آندود	۵۵- غُنود	۵۶- آکند
۵۷- پراکن	۵۸- نگار	۵۹- انگار	۶۰- نگر	۶۱- جه	۶۲- ره	۶۳- نه	۶۴- ده
۶۵- تاب	۶۶- فریب	۶۷- نمون					



برای تشخیص بن ماضی، به پایانش «ن» اضافه کنید؛ باید مصدر به دست بیاید؛ نمونه: کند ← کردن

برای تشخیص بن مضارع سعی کنید با آن فعل امر یا مضارع مستمر بسازید؛ نمونه: خند ← خندن! // خند ← بخند / دارد می‌خندد

پاسخ: ۱- بن ماضی **آهیختن** (بیرون کشیدن سلاح از غلاف)، بن مضارع آن «آهیز» است؛ نمونه: آخته = آهیخته

۲- بن ماضی **بیختن** (آلک کردن)؛ بن مضارع آن «بیز» است؛ نمونه: بیخته

۳- بن مضارع گسیختن یا گسستن؛ نمونه: پیمان گسل، دل گسل

۴- اسم است نه بن.

۵- بن مضارع اندوختن؛ نمونه: مال اندوز، دانش‌اندوزی

۶- بن مضارع انداختن؛ نمونه: بارانداز، دست‌انداز

۷- بن مضارع باختن؛ «باختن» هم معنای از دست‌دادن می‌دهد؛ نمونه: دل‌باخته، پاک‌باز، سرباز و هم معنای **بازی کردن**؛ نمونه: قمارباز، کبوترباز،

کاغذبازی، نظربازی

۸- بن مضارع تاختن؛ نمونه: تازنده، تازان، یکه‌تاز، **تُرک تازی**^۱

۹- بن مضارع **توختن** (خواستن، به‌جا آوردن)؛ نمونه: کینه‌توز

۱۰- **فروز (= افروز)** بن مضارع افروختن است؛ نمونه: فروزش، فروزنده، گیتی‌فروز، جنگ‌افروزی

۱۱- **فراز** اگر مساوی **افراز** باشد، بن مضارع افراختن (افراشتن) است؛ نمونه: سرافرازی

۱۲- اسم است نه بن.

۱۳- بن مضارع زاریدن؛ نمونه: زاری، زارزار

۱۴- بن مضارع **یازیدن** (قصد کردن، میل کردن، دراز کردن)؛ نمونه: دست‌یازی

۱۵- بن مضارع انباشتن؛ نمونه: انباره (خازن)

۱۶- بن مضارع خلیدن (فرورفتن)؛ نمونه: **خلنده**، **خلیده**^۲

۱۷- بن مضارع بالیدن؛ نمونه: **بالنده**، **بالیده**

۱۸- بن مضارع پریدن؛ نمونه: **پرنده**، **پریده**^۳

۱۹- بن مضارع بردن؛ نمونه: **برنده**، **دلبر**، **دلبرده**

۱- **تُرک تازی:** تاختن و غارت کردن به شیوهی ترکان («ترکان» در این واژه یعنی مُغولان نه آذری‌زبانان ایران خودمان).

۲- **خلیده:** عضوی که در آن خار یا سوزنی فرورفته، زخمی

۳- «پرنده» صفت فاعلی است چون از بن مضارع «پر» + **نده** ساخته شده است و «پریده» صفت مفعولی است چون از بن ماضی «پرید» + **ه** تشکیل شده است.



جملای ساده و اجزای آن

برای تشخیص نوع یک جمله‌ی ساده یا تعیین نقش یکی از اجزای آن، باید سراغ **فعل** جمله برویم و **گذر فعل** را مشخص کنیم. اگر این کار را به درستی انجام دهیم، بر پایه‌ی گذر فعل، به راحتی می‌توانیم اجزای اصلی جمله را پیدا کنیم.

باید اجزای اصلی جمله را به **شکل گروهی** پیدا کنیم. توجه به کسره و حرف‌های هم‌پایه‌ساز (و، یا، ولی) بهترین راهنما در پیدا کردن اجزای جمله به شکل گروهی است.

پس از پیدا شدن اجزای اصلی یک جمله، آن چه در جمله باقی می‌ماند، یا قید است یا متمم. متمم‌ها به کمک حروف اضافه مشخص می‌شوند، پس نمی‌توانند با هیچ نقش دیگری اشتباه گرفته شوند.



برای مثال اگر از ما بپرسند جمله‌ی «میان قبایل عرب برای اندکی آب یا خرده‌ای گیاه جنگ‌های خانمان برانداز و خونینی درمی‌گرفت.» با کدام جزء (نهاد، مفعول، مسند و ...) آغاز شده‌است، نباید با توجه به خاطراتمان از جمله‌ها که معمولاً با نهاد شروع می‌شوند، پاسخ بدهیم: *نهاد!*

بلکه ابتدا باید جمله را کسره‌گذاری بکنیم تا به فعل برسیم. (همین‌حالا این کار را بکنید.) «درمی‌گرفت» یک فعل پیش‌وندی است که در این جا به معنی «آغاز می‌شد» آمده‌است؛ **حُب حالا به‌عنوان یک ایرانی** از خودمان می‌پرسیم که آیا پس از به‌زبان آوردن این فعل، حرف اضافه‌ی خاصی به ذهنمان خطور می‌کند؟ (مثلاً هم‌چنان که می‌گوییم «گنجیدن ← در // جنگیدن ← با // درگرفتن ← ؟») خیر ← این فعل گذرا به متمم نیست.

سپس می‌پرسیم آیا این فعل مفعول می‌خواهد؟ (چه چیزی را درگرفت؟ چه کسی را درگرفت؟ معنی ندارد) خیر ← گذرا به مفعول هم نیست؛ بنابراین با یک فعل ناگذرا روبه‌رو هستیم که تنها جزء اصلی آن نهاد است و جمله‌ی دوجزئی ساخته‌است. حالا باید با دقت نهاد را به شکل گروهی پیدا کنیم.

برای پیدا کردن نهاد، ابتدا به **شخص فعل** توجه می‌کنیم. اگر فعل اول شخص یا دوم شخص باشد، نهاد مشخص است. اما اگر فعل سوم شخص باشد، **باید نهاد را بپرسیم: چه کسی / چه چیزی + اجزایی که مطمئن هستیم نهاد نیستند + فعل؟** پاسخ: نهاد جمله



در این جمله، پیش از «اندکی آب یا خرده‌ای گیاه» برای آمده که یک حرف اضافه است، بنابراین این دو گروه، دو متمم هم‌پایه هستند و نقششان آشکار است. حالا سؤال نهاد را می‌پرسیم: چه چیزی برای اندکی آب یا خرده‌ای گیاه درمی‌گرفت؟ پاسخ: **جنگ‌های خانمان برانداز و خونینی** = گروه نهاد

حُب، چه چیزی در جمله‌ی باقی‌ماند؟ «میان قبایل عرب»، این گروه یا قید است یا متمم و چون حرف‌اضافه‌ای در ابتدای آن نیامده‌است، قید است؛ بنابراین این جمله با **قید** شروع شده‌است. (نه نهاد!)

این روش، باید شیوه‌ی همیشگی ما در تشخیص نوع جمله‌ها و تعیین اجزای اصلی آن‌ها باشد. این، فعل و گذر آن است که اجزای جمله را مشخص می‌کند نه پیش‌داوری و حدس و گمان ما!

برای تعیین گذر فعل، ابتدا باید بررسی کنیم که آیا فعل مسند می‌خواهد یا نه.





«به نظر رسیدن / آمدن»، «به شمار رفتن / آمدن»، «محسوب شدن»، «نام داشتن» همیشه مسند می‌خواهند و جمله‌ی سه‌جزئی با مسند می‌سازند.

اسفندیار هم پهلوان بزرگی به شمار می‌آمد.
مسند فعل (مرکب)

رستم در آن پیکار اندوهگین به نظر می‌رسید.
مسند فعل (مرکب)

برادر اسفندیار پشوتن نام داشت.
مسند فعل (مرکب)



فعل‌های ساخته‌شده از مصدر «بودن» (هستم = ام، هستی = ای، است ... / باشم، باشی، باش ... / بودم، بودی ...) مسند می‌خواهند و جمله‌ی سه‌جزئی با مسند می‌سازند مگر آن‌که در معنی «وجود داشتن» یا «قرار داشتن» به کار روند یا آن‌که فعل کمکی زمان باشند.

به خدا امیدوار باش (سه‌جزئی با مسند) // گرسنه‌ام (سه‌جزئی با مسند) // به عیادت شما آمده‌ام (فعل از مصدر «آمدن») است ← دو جزئی // آماده بود (سه‌جزئی با مسند) // رفته‌بود (دو جزئی) // شاید او را دیده‌باشی (سه جزئی با مفعول) // باید از ما راضی باشید (سه‌جزئی با مسند) // امکان تصادف همیشه هست (هست = وجود دارد ← دو جزئی)



«شدن» معمولاً جمله‌ی سه‌جزئی با مسند می‌سازد. استثنائاً فعل‌های «آغاز شدن»، «شروع شدن» و «انجام شدن» مرکب و ناگذرا هستند. «محسوب شدن» هم مرکب و گذرا به مسند است.



مجموعه‌ی «صفت مفعولی + شدن» فعل مجهول است. گذر فعل مجهول همان گذر فعل معلوم است، منهای مفعول.

عاقبت از زندان آزاد شد (سه جزئی با مسند) // به توانایی‌هایت زیاد مغرور نشو (سه‌جزئی با مسند) // تا ایران هست جشن نوروز برپا خواهد شد (جمله‌ی اول دوجزئی و جمله‌ی دوم، سه‌جزئی با مسند) // از اهداف برنامه دور نشو (سه‌جزئی با مسند) // عاقبت این پل ساخته شد (فعل مجهول است ← «ساختن» گذرا به مفعول است ← ساخته‌شد: ناگذرا ← جمله‌ی دوجزئی) // چیزی به حقوق ما افزوده‌نشد («افزودن» گذرا به مفعول و متمم است ← افزوده‌نشد: گذرا به متمم ← جمله‌ی سه‌جزئی با متمم)

خُب، اگر فعل جمله از مصدرهای گذرا به مسند، یعنی «بودن، شدن = گشتن، به نظر رسیدن، به‌شمار آمدن، محسوب شدن و نام داشتن» نبود. هنوز هم امکان دارد که مسند بخواهد. در این مرحله باید به فکر فعل‌هایی باشیم که مفعول و مسند را با هم می‌خواهند و جمله‌ی چهارجزئی با مفعول و مسند می‌سازند.



«گرداندن»، «پنداشتن = در نظر گرفتن»، «نامیدن» سرده‌ی فعل‌های گذرا به مفعول و مسند هستند.

در برخورد با هر فعلی که گذر آن برایتان مشخص نیست، حتماً این سرده‌ها را به‌جای آن فعل جاگذاری کنید؛ اگر این‌کار بدون تغییر معنا، ممکن بود، فعل مورد نظر، گذرا به مفعول و مسند است.

او موضعش را مشخص ساخت (= گرداند ← چهارجزئی با مفعول و مسند)

مسیرت را معین کن (= بگردان ← چهارجزئی با مفعول و مسند)

ما را سرافراز بفرمائید (= بگردانید ← چهارجزئی با مفعول و مسند) ما این‌دو را یکسان نیافتیم (= در نظر نگرفتیم ← چهارجزئی با مفعول و مسند)

ما راه حل مسئله را نیافتیم (= در نظر نگرفتیم ← سه جزئی با مفعول)

تو را توانا تر از گذشته می‌یابم (= می‌پندارم ← چهارجزئی با مفعول و مسند)

هیچ‌کس را خوار نبین (= نپندار ← چهارجزئی با مفعول و مسند)

خودت را خوب بشناس (= نپندار ← سه‌جزئی با مفعول)

همه‌ی او را یک معلم واقعی می‌شناسد (= می‌پندارند ← چهارجزئی با مفعول و مسند)

این دو نفر را یک روح بگیر در دو تن (بگیر = بپندار ← چهارجزئی با مفعول و مسند)

حقت را از این دو نفر بگیر (= نپندار ← چهار جزئی با مفعول و متمم)

به‌دروغ خود را مدافع آزادی می‌خواند (= می‌نامد ← چهارجزئی با مفعول و مسند)



در عین حمایت، فرزندانش را خودساخته بار آورد (= گرداند < چهار جزئی با مفعول و مسند)
خودت را دست کم نگیر (= نپندار < چهار جزئی با مفعول و مسند)
دروغ را بر پیرامون خود حرام داشت (داشت = گرداند < چهار جزئی با مفعول و مسند)

اگر، مطمئن شدید که فعل جمله مسند نمی‌خواهد، ادامه‌ی کار آسان‌تر است. حالا باید ببینیم که فعل جمله ساده است یا مرکب.



همیشه، پیش از بررسی ساده یا مرکب بودن فعل، مسند خواه بودن آن را بررسی می‌کنیم؛ زیرا گاهی برخی از مسندها گسترش پیدا نمی‌کنند و فعل جمله به اشتباه مرکب به نظر می‌رسد.

دیگر مردم از خواب غفلت بیدار شده‌اند: «بیدار» گسترش پیدانمی‌کند، اما فعل جمله مرکب نیست و با یک نگاه متوجه می‌شویم که «شده‌اند» فعل گذرا به مسند است و «بیدار» مسند این جمله است و جمله سه جزئی با مسند می‌باشد؛ تمام!



چه فعل جمله ساده باشد چه مرکب، در ادامه باید این دو پرسش را مطرح کنیم:

۱- آیا با به‌زبان آوردن این فعل، حرف اضافه‌ی خاصی به ذهن می‌آید؟

۲- آیا لااقل یکی از دو سؤال «چه کسی را + فعل» یا «چه چیزی را + فعل» معنی‌دار هست؟

اگر پاسخ پرسش اول مثبت باشد، فعل جمله گذرا به متمم است؛ نمونه: ترسیدن از // گذشتن از // اندیشیدن به // خور کردن به // نگرستن به یا در // واداشتن به // شوریدن بر یا به // نجات یافتن از // نجات دادن از // سوق دادن به // قراردادن در // به‌سر بردن در

اگر پاسخ پرسش دوم مثبت باشد، فعل جمله گذرا به مفعول است؛ نمونه:

«چه چیزی را / چه کسی را نجات یافت؟» بی‌معنی است < مفعول نمی‌خواهد (فقط گذرا به متمم است).

«چه چیزی را / چه کسی را نجات داد؟» معنی‌دار است < مفعول هم می‌خواهد (گذرا به مفعول و متمم است).

و اگر پاسخ هر دو این سؤال‌ها منفی باشد، فعل جمله ناگذرا است؛ نمونه: درخشیدن، تابیدن، وزیدن، غریدن، چکیدن، جوشیدن، روییدن، خشکیدن، پژمردن، پوسیدن، رفتن، آمدن، دویدن، خوابیدن، آسودن، آرمیدن، مردن، خندیدن، گریستن، خزیدن، جهیدن، پریدن و ...

خط فکری: در برخورد با هر فعلی که گذر آن برایمان مشخص نیست، به ترتیب زیر عمل می‌کنیم:

- یا باید جزء فعل‌های گذرا به مسند باشد که عبارتند از:
- ۱- فعل جمله مسند می‌خواهد یا نه؟
- یا باید جزء فعل‌های گذرا به مفعول و مسند باشد و با این سرگروه‌ها جایگزین شود: گرداندن // پنداشتن = در نظر گرفتن // نامیدن

(اگر با سؤال اول به نتیجه نرسیدیم، می‌رویم به سراغ سؤال‌های دوم و سوم)

۲- فعل جمله ساده است یا مرکب؟ (آزمون گسترش‌پذیری را به کار می‌بریم).

۳- فعل جمله متمم می‌خواهد یا نه؟ (آیا پس از به‌زبان آوردن فعل، حرف اضافه‌ی خاصی به ذهنمان می‌آید؟)

۴- فعل جمله مفعول می‌خواهد یا نه؟ (آیا پرسش‌های «چه چیزی را + فعل» یا «چه کسی را + فعل» معنی‌دار است؟)